

سختی کار، بدون اعمال شاقه در باره یک شغل عجیب و البته کم خطر

سعید برآبادی؛ با شنیدن کلمه «مین» تصورها همه به یک جهت می‌رود: انفجار، ازهم‌پاشیدن عضلات پا و احتمالا فیلم‌های جنگی. ایران اما در مرزهای غربی‌اش، درمدی دارد که هنوز با این یادگار تلخ جنگ رودرزو هستند. در مناطقی مانند اهواز و خرمشهر، میدان‌های پاک‌سازی‌شده هرروز گسترده‌تر می‌شوند تا این استان به‌طوکامل از لوٲ وجود مین پاک شود؛ اما در مناطق کوهستانی کردستان، وضع فرق می‌کند و اتفاقا بسیاری از اتفاق‌های تلخ هم مربوط به آن منطقه است.

یک کار عجیب و نه سخت

محسن، گروهبان وظیفه است در گردان مین‌زدایی ارتش. در حوالی اهواز- خرمشهر ۲۰ ماه خدمتش را می‌گذراند و کارش با وجود عجیب‌بودن، چندان سخت نیست: «یک‌سری به‌صورت خصوصی در کار مین‌روبی فعالیت می‌کنند و زیرمجموعه ستاد مین‌زدایی کشور هستند. به‌عنوان یک شرکت وارد عمل می‌شوند، قرارداد می‌بندند و ستاد روی کار آنها نظارت دارد. گروه دوم افراد نظامی هستند که تحت پوشش قوای مسلح کار پاک‌سازی مناطق مین‌گذاری‌شده را انجام می‌دهند». اینکه خنثی‌کردن مین، همچون تصور ما، دیگر کار خطرناکی نیست را محسن این‌طور توضیح می‌دهد: «اگر فرد آموزش کامل دیده باشد و از تجهیزات استفاده کند، خنثی‌کردن مین، خطر چندانی ندارد. چیزی که ممکن است مشکل‌ساز باشد، آموزش‌ندیدن فرد است که طبیعتا از ورود چنین افرادی به مناطق پاک‌سازی‌نشده جلوگیری می‌کنند». او که سرباز نیروی زمینی ارتش است، می‌گوید هر سرباز، برای کار در این بخش، دو ماه آموزش کامل می‌بیند و بعد به صورت جدی وارد میدان می‌شود. اما اینجا پیش‌فرض ماجراست؛ چراکه هر سربازی احتمالا قصه خودش را دارد، مانند قصه محسن: «طبیعی بود که روزهای اول و دوم، آهسته قدم برمی‌داشتم و کمی نگران بودم، اما خیلی زود متوجه شدم براساس آموزش‌هایی که دیده‌ام، کار خطرناکی نیست و کافی است همان اطلاعات را به همراه تجربیات نفرات ارشدت از خودم، اعمال کنم».

انواع مین‌ها و وسایل کار

مین‌ها انواع‌و‌اقسام زیادی دارند؛ اما مین‌هایی که در میادین مین‌گذاری‌شده ایران باقی مانده‌اند، عموما در سه دسته جا می‌گیرند: مین‌های گوجه‌ای، مین‌های صندفر یا والمرها و مین‌های کوزه‌ای که تصویر هر سه اینها را در سینما و تلویزیون دیده‌ایم و کافی است اسم‌شان را با آن تصویر مطابقت دهیم. دراین‌بین، خنثی‌کردن کدام مین ساده‌تر و کدام‌یک سخت‌تر است؟ «والمرها سخت‌تر از دو نوع دیگر هستند، به خاطر سیستم پیچیده‌تری که دارند؛ اما به‌طورکلی، آموزش‌هایی که داده می‌شود، توسط افرادی طراحی شده که هزار مین از این سه نوع را خنثی کرده‌اند و این کار برایشان به صورت قاعده درآمده». برای خنثی‌کردن مین، یک‌سری وسایل محافظتی هم نیاز است: «برای محافظت چشم‌ها و صورت از یک ویزور شیشه‌ای استفاده می‌کنیم که بی‌شابهت به عینک جوشکاری نیست، با این تفاوت که کاملا از شیشه شفاف ساخته شده است. جلیقه ضدمین هم هست که نقاط حساس بدن را می‌پوشاند و در صورت خطا در خنثی‌سازی، بدن را از ترکش‌ها محافظت می‌کنند. از اینها که بگذریم، پوتین‌های ضدمین هم هستند که پاشنه‌ای ۱۵ سانتی‌متری دارند و احتمال فشارآوردن به مین‌های

زناویه

خنثی کردن مین، بدون اعمال شاقه



عکس سینما

زیر خاک را بسیار پایین می‌آورند». محسن در پایگاهی که فعالیت می‌کند، هر روز صبح با این وسایل، روانه خدمت سربازی‌اش می‌شود و می‌داند که در بدترین حالت، انفجار احتمالی می‌کین، ممکن است برایش شکستگی سطحی به همراه داشته باشد، نه هیچ عارضه دیگری. **مین در کوهستان، مین در کویر** بهنام صادقی، نظامی بازنشسته غیرشاغل را می‌توان به راحتی از روی ویلاگش پیدا کرد؛ وبلاگی که پر است از یاد و خاطره شهدای خنثی‌سازی مین و پاک‌سازی مناطق مین‌گذاری‌شده. او در سال ۷۵ به خاطر مجروحیت جنگی بازنشسته شده و سابقه خنثی‌سازی مین را از گردان تخریب قرارگاه کرلا دارد که پیش از بازتنشستگی در آن خدمت می‌کرده. جنگ، صادقی را ترغیب می‌کند تخریگری را هم بیاموزد و حالا از آن توشه برای پاک‌سازی مناطق استان خوزستان، خصوصا مناطق مرزی خرمشهر، استفاده می‌کند: «در زمان جنگ فرماندهی داشتم که معتقد بود باید تخریب را هم با بگیرم و من هم به مرور این تخصص را آموختم. جنگ که تمام شد به خاطر آشنایی‌با به این بخش آمدم و شاهد شهادت بسیاری و جانباری تعداد زیادی از هم‌رزم‌های خود بودم». اما کوبی این خاطرات تلخ، مربوط به گذشته است و وقتی وضع مین‌زدایی امروز را با روزگار جنگ مقایسه می‌کند، این اطمینان خاطر را به دیگران هم می‌دهد: «در روزگار جنگ، جلیقه‌های ضدانفجار توسط تخریچی‌ها کمتر استفاده می‌شد؛ چراکه دست‌وپاگیر بود و حرکت‌کردن با آنها در وضعیت جنگی آن زمان بسیار سخت بود. الان استانداردها افزایش یافته و دیگر نگران این چیزها نیستیم». شغل او به‌گونه‌ای است که هر ماه، ۱۵ روز در مناطق نفتی به کار پاک‌سازی مشغول

گنده – موش‌های نجات‌بخش

نیکلاس کریستف . ترجمه: **شهریار خواجهیان**

بعضا به‌این‌دلیل که آنها قوه بینایی بسیار ضعیف خود را با حس بویایی عالی‌شان جبران می‌کنند. آنها را به‌این‌دلیل «کیسه‌دار» نمی‌نامند که در جرگه جانوران کیسه‌دار هستند، بلکه به‌این‌دلیل که لپ‌های خود را از بادام و دیگر تنقلات پُر می‌کنند و سپس آنها را در زیرزمین دفن می‌کنند. آنها برای پیداکردن دوباره این هدفینه‌ها به حس بویایی خود اتکا دارند. یک امتیاز دیگر موش‌های کیسه‌دار گامیابی این است که که طول عمری هشت‌ساله دارند که موجب می‌شود دیرزمانی پس از بازگشت از آموزش ۹ ماهه لازم برای مین‌یابی، مورد استفاده قرار گیرند.

بنابراین ویت ینز یک گروه امداد به‌نام آپوپو (Apopo) به‌راه انداخت که کارش آموزش موش‌های صحرایی را تانزانیاست و سپس آنها را در مین‌زارهای کشورهای مختلف به‌کار گرفت. آپوپو اکنون درحال بررسی استفاده از این موش‌های قهرمان برای کاری دیگر، یعنی کشف بیماری سل است؛ بیماری‌ای ناشی از فقر که همه ساله ۱٫۵ میلیون نفر را در سراسر جهان می‌کشد.

چالش بزرگ بیماری سل، تشخیص آن است و برای یک بهداشت‌کار آموزش‌دیده مجهز به میکروسکوپ، یک روز کامل زمان می‌برد تا حدود ۲۵ نمونه براق دهان را آزمایش و مثبت‌بودن بیماری سل را تعیین کند. درمقابل، یک موش قهرمان می‌تواند صد نمونه را در ۲۰ دقیقه آزمایش کند. وی سالانه‌صلانه و بوکشان از کنار یک ردیف ظروف آزمایشگاهی می‌گذرد و زمانی که به یک مورد مثبت از سل می‌رسد، توقف می‌کند. این موش درعین‌حال بسیار دقیق‌تر از یک آدم مجهز به میکروسکوپ عمل می‌کند. در کلینیک‌هایی که این موش‌های قهرمان، اکنون به کار کشف مشغولند (و درستی تشخیص آنها را آزمایشگاه‌های انسان‌ها تایید کرده‌اند)، میزان شناسایی بیماران مبتلا به سل، ۴۸ درصد افزایش نشان می‌دهد؛ یعنی اینکه بیماران شناسایی و تشخیص داده شده و درمان می‌شوند و به‌این‌ترتیب از گسترش بیماری جلوگیری می‌شود.

من این را خیلی دوست دارم! خلاقیت بدون استفاده از تکنولوژی پیشرفته؛ فوق‌العاده است. آپوپو، موش‌هایی را پرورش می‌دهد که، در مراقبت بهداشتی بیشتری از بیشینه آنکولایی‌ها دریافت می‌کنند. موش‌ها فقط چند ساعت در روز کار می‌کنند (هنگام ظهر داغ می‌کنند) و در شش‌سالگی بازنشسته می‌شوند، چون اتکاپذیری‌شان کمتر می‌شود. آدامو یادآوری می‌کند «درباره دوران پس از بازنشستگی آنها بحث کردیم. خیلی نامنصفانه خواهد بود که فقط...» وی کمی مکث کرد و شرمگین به‌دنبال



به روایت تصویر

ازروبان قرمز تاآشک سرما

هما نصرتی؛ چقدر مواجهه سینمایی و تلویزیونی ما با مین واقعیت دارد؟ پاسخ به این سؤال چندان ساده نیست و بیشتر از هرچیز نیاز به داشتن اطلاعات درباره سیستم مین و مین‌روبی دارد. با این‌همه به نظر می‌رسد که تصویر تلویزیون و سینما از «مین»، تصویر غلوشده‌ای است. یکی از کسانی که در حوزه خنثی‌کردن مین فعالیت دارد، به «شرق» می‌گوید: «متأسفانه تلویزیون طوری خنثی‌کردن مین را نشان می‌دهد که انگار با بمب ساعتی مواجه هستیم. نه! خبری از این حرف‌ها نیست». علی، که در گردان خنثی‌کردن مین در چرابه فعالیت می‌کند، می‌گوید آنچه که امروز به‌عنوان مین در خاک ایران باقی مانده، عموما مستهلک شده و به‌هیچ‌عنوان شییه یک بمب نیست: «مین‌هایی که از زمان جنگ در ایران باقی مانده‌اند، عموما به‌خاطر عمر دوده‌های در برابر فشارهای وارده، مقاوم هستند، حتی اگر هم این‌طور نباشند، به‌طورکلی مین هیچ وجه اشرتکاری با بمب‌های ساعتی ندارد». احتمالا حرکت از بینندگان تلویزیون یا سینما، لحظه خنثی‌کردن مین را دیده؛ این تصویر برای کشوری که ۳۰ درصد از آثار تولیدی در حوزه تصویری‌اش بی‌واسطه یا با واسطه به جنگ برمی‌گردد، تصویری آشناست، اما علی معتقد است که این موضوع نباید در چنین کشوری که تا این اندازه با موضوع جنگ از درپچه آثار هنری مواجه است، غلط نمایش داده شود: «هر اثر هنری در حوزه جنگ برمبنای واقعیت ساخته می‌شود و مخاطب با علم به این موضوع پای رسانه می‌نشیند. در چنین شرایطی چرا باید به او تصویری نشان بدهیم که با واقعیت فاصله دارد؟» در

بین تصویرهای سینمایی انفجار مین، چند تصویر اما به واقعیت نزدیک‌ترند: «در روبان قرمز که آقای حاتمی‌کیا آن را ساخته بود، پرویز پرستویی، نقش یک خنثی‌کننده مین را در منطقه سابقا عملیاتی بازی می‌کند. رابطه او با مین‌ها، رابطه‌ای تقریبا واقعی است. هیچ خنثی‌کننده مینی، از مین نمی‌ترسد. با امکانات و تجهیزاتی که به آنها مجهز است به سمت مین می‌رود و آن را خنثی می‌کند، برعکس نقشی که پرویز پرستویی بازی کرده و تصویری شاعرانه از یک مین‌روب را نشان می‌دهد. فیلم اشک سرما، تصویری واقعی‌تر از مناطق مین‌گذاری‌شده در کردستان را به نمایش می‌گذارد. علی معتقد است که در این مناطق آنچه بیش از همه مورد توجه است، چرای دام‌هاست: «به فیلم اشک سرما دقت کنید، چرای گله باعث می‌شود که یک گوسفند به منطقه مین‌گذاری‌شده وارد شود و انفجار صورت بگیرد. این تصویر قابل‌قبولی است چراکه از بطن طبیعت کوهستان بیرون می‌آید. من هم آن را می‌پذیرم چون من‌هلا در کوهستان حرکت دارند و نمی‌شود نقاط دقیقی برایشان متصور بود، اما فیلم‌هایی هم هستند که چنان با مین برخورد می‌کنند که مخاطب می‌ترسد، در حالی که مرزنشینان ما با این پدیده خورگرفته‌اند، به آن عادت کرده‌اند و هرزمانی به فکر پاک‌سازی بیشتر محیط زندگی خود هستند،

تصویرهای زیادی در سینما و تلویزیون، ما را با واقعیت‌های اطرافمان آشنا می‌کنند؛ واقعیت‌های بعضا تلخی که گاه حتی به شوخی و طنز کشیده می‌شوند تا عارضه‌های روانی برخورد با آنها کمتر و رقیق‌تر باشد. درباره واقعیت‌های تلخی چون مناطق مین‌گذاری‌شده روزگار جنگ، اما یک حقیقت بزرگ وجود دارد و آن توصیه کارشناسان به واقعی‌نشان‌دادن این تصویرهاست، چراکه ممکن است یک تصویر غلط، نگاه مردم را به بسیاری از واقعیت‌ها، واژگون کند.

زندگی دیگران

ققنوس زندگی درکمپ

مترجم: زروان بختیار

سایت یونیسف: «جاندا» مددکار ۲۴ ساله‌ای است که در کمپ داراشاکران کار می‌کند. این کمپ برای پناهندگان سوری و در منطقه کردستان عراق است. او کار خود را از صبح زود آغاز می‌کند. از دو سال پیش هنگامی که خانواده‌اش هاساکا را در سوریه ترک کردند، به اینجا آمد. در آن زمان در رشته پرستاری ثبت‌نام کرده بود، اما هنگامی که خانواده‌اش از درگیری‌ها گریختند، از ادامه تحصیل بازماند.

حالا جاندا در زندگی جدید خود با دیگر داوطلبان حاضر در کمپ از زنان باردار و مادران مراقبت می‌کند و برایشان مشاوره پیش و پس از زایمان می‌دهد. مادران هرروز یک‌بار در کمپ داراشاکران فرزندی به دنیا می‌آورند بنابراین جاندا باید گوش‌به‌زنگ و فعال باشد. او هرروز صبح به همراه دیگر داوطلبان و ناظر بخش خود به جمع‌آوری تجهیزات می‌پردازد و کارهای آن روز را برنامه‌ریزی می‌کند.

کمپ‌های پناهندگان، خدمات درمانی اولیه دارند و برای فراهم‌کردن خدمات درمانی کامل که مردم نیاز دارند، کمبود نیرو و امکانات دارند. برای رفع این کمبود، یونیسف شبکه‌ای از داوطلبان را برپا کرده است که می‌توانند رفتارهای سالم را گسترش دهند و افرادی را که نیاز به کمک درمانی بیشتری دارند، به نزدیک‌ترین بیمارستان منتقل کنند.

هنگامی که جاندا از این برنامه مطلع شد، پیش مدیر کمپ رفت و داوطلب شد. با توجه به تجربه‌ای که داشت، او را برای قسمت مراقبت از کودکان و مادران انتخاب کردند. این قسمت را یونیسف با بودجه‌ای پشتیبانی می‌کند که دولت کویت آن را تأمین می‌کند. یونیسف برای اینکه او و دیگر داوطلبان را برای این فعالیت آماده کند، برنامه‌های آموزشی اولیه مراقبت از مادران و کودکان را در کمپ ارائه می‌دهد. جاندا در سه برنامه آموزشی شرکت کرد. او پس از آموزش دیدن و خدمات‌دهی به زنان باردار و مادران، به خوبی وظایف خود، مادران و نوزادان را می‌شناسد.

من اوایل این ماه به کمپ داراشاکران رفتم و یک روز را با جاندا سپری کردم. نخست به ملاقات خانواده‌ای رقیم که در آن مادری فرزند پسری به نام مامو به دنیا آورده بود. مادران کودکان را در کمپ به دنیا نمی‌آورند بلکه در زمان به‌دنیاآوردن، در خانه‌هایی موقتی هستند. کار جاندا به‌عنوان مددکار سلامت این است که نوزادان را معاینه کند و مطمئن شود آنها پس از بازگشت به کمپ حالشان خوب است. جاندا می‌گوید: «یکی از چالش‌هایی که در کمپ داریم، این است که امکانات زایمان نداریم و مجبوریم مادران را به بیمارستان‌های مجاور بفرستیم».

از آنجایی که مادران تغذیه درستی ندارند، نوزادان با مشکلات کمبود وزن روبرو هستند. همچنین نگرانی از جابه‌جاشدن و زندگی در کمپ هم توانایی شیردهی آنها را کاهش می‌دهد و مادران مجبور هستند به غذاهای مکمل تکیه کنند. جاندا می‌گوید: «ما بر شیردهی برای شش‌ماه اول بسیار تاکید داریم زیرا بهترین تغذیه برای نوزاد است».



جاندا با مادری سوری به نام نور که دو دختر به دنیا آورده است، درباره تغذیه صحبت می‌کند. این صحبت شامل شیردهی و درنظرداشتن رشد نوزاد و همچنین ایمنی و رفتارهای سالم دیگر برای سلامت نوزادان است. نور به ما گفت: «در اینجا خوشحالم و یک مین‌روب را نشان می‌دهد، نور عاشق فرزندانش است و می‌خواهد می‌خواهم به خانه بازگردم».

صندوق جمعیت سازمان ملل از خانواده‌ها پشتیبانی می‌کند و به آنها درباره زایمان اطلاعات می‌دهد و برایشان مراقبت پس از زایمان و تمرین برنامه‌ریزی برای خانواده فراهم می‌کند. همچنین از پزشکان زنان و ماماها حمایت می‌کند که به پناهندگان کمک کنند تا مراقب سلامت اعضای خود باشند. نور عاشق فرزندانش است و می‌خواهد مطمئن شود که می‌تواند از آنها مراقبت کند که این مراقبت نه‌تنها شامل سلامت فرزندانش بلکه شامل سلامت خودش هم می‌شود. جاندا پس از ملاقات با نور و خانواده‌اش، به سوی دیگر کمپ می‌رود تا دختری را ببیند که تازه به داراشاکران رسیده است. این دختر به همراه سه‌هزارنفر دیگر، چهارماه پیش از کوبانی جنگ‌زده به سوریه به اینجا آمده‌اند. این کمپ از پیش حدود ۱۰هزار پناهنده داشت و با آمدن این پناهندگان، منابع کمیاب‌تر هم می‌شود.

احلام، دختری ۲۰ ساله است که با خانواده‌اش کوبانی را ترک کرده و از راه ترکیه به داراشاکران آمده. او اولین بارداری خود را تجربه می‌کند که سه‌ماه از آن می‌گذرد و صورتش به‌خوبی بیاگر نگرانی و ترس او برای نوزاد به‌دنیایمنده‌اش است. جاندا به‌آرامی با او حرف می‌زند و درباره تغذیه‌اش به او مشورت می‌دهد و می‌گوید که نگارد نگرانی بر او غلبه کند.

جاندا ما را از چادرهای پناهندگان کوبانی که تازه رسیده‌اند، به کلبه نوزادان می‌برد؛ جایی که زنان باردار و مادران در آن گرد هم می‌آیند. کلبه نوزادان به مادران فضای لازم برای شیردهی در خلوت خود و دریافت مشاوره را می‌دهد. همچنین این امکان را می‌دهد که کودکانشان با هم بازی کنند، درحالی‌که آنها به نوزادانشان شیر می‌دهند. یونیسف با بودجه‌ای که از دولت ژان دریافت کرده است، کلبه نوزادان را در همه ۹ کمپ پناهندگان برپا کرد و همچنین قرار است برای ۲۵ کمپ دیگر در سراسر عراق که در آنها بیش از ۲٫۶ میلیون بی‌خانمان زندگی می‌کنند، فراهم کند.

امسال تاکنون بیش از صد مادر در کمپ داراشاکران زایمان کرده‌اند بنابراین جاندا و همکارانش بسیار زحمت کشیده‌اند، اما جاندا عاشق کارش است و می‌گوید: «ما عاشق نوزادان و بچه‌ها هستم و بسیار خوشحالم که می‌توانم به مردم کمک کنم».

سپس به زبان فرانسه ساده و با لحنی که بر تمام صورتش می‌نشیند، می‌گوید: «عاشق کارم هستم. دلم برای دوستان و زندگی‌ام در سوریه تنگ شده است و نگرانشان هستم، اما امیدوارم به‌زودی اوضاع بهتر شود و بتوانم بازگردم و درسم را در رشته پرستاری به پایان برسانم».